

داکتر عبدالحنان روستائی

یکشنبه ۲۷ نوامبر ۲۰۱۶

داوریهای آقای عزیز "نعیم" در مورد کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" و مؤلف آن

زنده یاد میر غلام محمد "غبار"

۱ - پیشگفتار:

این رساله در سال ۲۰۰۸ نوشته شده و افکار آقای عزیز "نعیم" را در باره زنده یاد میر غلام محمد "غبار" مورد مذاقه قرار داده بود. ولی هنوز به نشر نرسیده بود که آقای عزیز "نعیم" پدرود حیات گفتند. طرفداران سلطنت در سالهای پسین و مخصوصاً در ماههای اخیر به عوض آنکه روی اوضاع رقتبار کشور بنویسند، به کمک طرفداران حبیب الله کلکانی بر ضد شاه امان الله خان و جنبش مشروطیت، منجمله علیه زنده یاد میر غلام محمد "غبار" تاخت و تاز نموده اند. سلطنت طلبان در اندیشه آنند تا از خاندان نادر شاه که مصائب فراوانی را بر مردم افغانستان تحمیل و زمینه بلایای متعددی را فراهم ساخت، فرشته های آسمانی بتراشند. بنا برآن نگارنده لازم دید تا افکار یک تن از افراد این خاندان را در مورد شخصیت مبارز و تاریخ نویس شهیر کشور زنده یاد "غبار" که سالهای متمادی را در زندان خاندان حکمران و در تبعید گذرانید، به نقد بکشد. نظر به اوضاع و احوال افغانستان درین نقل - در مقایسه با نقل سال ۲۰۰۸ - اندک اضافاتی صورت گرفته.

۲ - سخنی با خواننده ارجمند:

جلد دوم کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" که در سال ۱۹۹۹ در امریکا انتشار یافت، واکنشهایی را در قبال داشت. عده ای نشر این کتاب را ضروری و درست دانسته، اهمیت علمی و تاریخی آنرا تأیید نموده و از مؤلف آن "غبار" تمجید بعمل آوردند، چنانچه محافل با شکوهی پیرامون یاد بود "غبار" در کشور های همسایه، در اروپا و امریکا دایر گردید که در آنها نه تنها افغانها، بلکه اتباع کشور های خارجی نیز اشتراک و سخنرانی نمودند. عده ای دیگر، برعکس، هم بر محتویات کتاب و هم بر مؤلف آن تاخت و تازهای دشمنانه نموده و تبلیغات وسیعی را برضد آن براه انداختند. گروه دومی شامل آن افرادی می گردند که یا خود در جنایات خاندان حکمران سهیم بودند و یا بازماندگان کسانی اند که یار و یاور آن خاندان بوده و اینک در آئینه قد نمای تاریخ، صورت اصلی شان را نا خواسته می بینند.

جلد اول "افغانستان در مسیر تاریخ" این چنین واکنش منفی را در قبال نداشت. زیرا که از یک جانب قشر روشنفکر و تحصیل کرده جامعه به قول آقای عزیز "نعیم" همانند "توتیا" برای دسترس به آن می تپیدند تا برای اولین بار هویت و شخصیت سیاسی و تاریخی حکام خود کامه و اسلاف مستبد شان را در پرتو آن

بطور واقعی ببینند، از طرف دیگر موضوعات مورد بحث آن از ازمئه دور تا پایان سلطنت شاه امان الله خان را دربر می گیرد و آنانیکه مرتکب خطایای تاریخی شده بودند دیگر وجود نداشتند. علاوه بر این در خاندان حکمران به ندرت کسی سراغ می شد که کتابی به آن بزرگی و کیفیت را مطالعه و تحلیل کرده بتواند. درحالیکه جلد دوم "افغانستان در مسیر تاریخ"، اوضاع و احوال کشور را از اغتشاش حبیب الله کلکانی تا رسیدن محمد داؤد به صدارت افغانستان، دربر میگیرد. به این ترتیب یک عده کسانی که در دوران اختناق صدارت محمد هاشم خان، شاه محمود خان و سراسر دوران سلطنت ظاهرشاه همکار و همکاسه این خاندان بودند، اینک زبان اعتراض گشوده و بر کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" و نگارنده آن، زنده یاد میر غلام محمد "غبار" حمله نموده و هر دو را به انتقادات بی پایه کشیده اند. یکی ازین نوع نوشته ها مقاله آقای عزیز "نعیم" است که تحت عنوان "تاریخ چیست؟ و تاریخ نگار کیست؟" در شماره بیست و چهارم "میهن" که نشریه مشترک نهاد ملی میهن و انجمن افغانها در سویس است، به چاپ رسیده. طوریکه از مقاله آقای عزیز "نعیم" به درستی فهمیده میشود، ایشان کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" را دستاویز قرار داده تا بر مؤلف آن تاخت و تاز نمایند. چنانکه آقای عزیز "نعیم" در نتیجه گیری از نقد بی پایه شان، بلاخره مؤلف کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" را به عنوان آدم "غیرمتین"، "عاری از وقار و آراستگی علمی"، "عقده مند"، "حسود" و "از نگاه احساسات و تفکر بی موازنه" میدانند. کذا آقای عزیز "نعیم" صفاتی چون "انسان فاقد تفکر تاریخی"، "صحنه آرا" و "پروپاگاندچی" را به زنده یاد "غبار" نسبت داده و بالاخره او را "به جعل واقعیات تاریخی" و "استبداد رأی" محکوم کرده و تا سطح یک انسان "واقعه نگار" تنزلش میدهد.

البته نقد هر اثر علمی و تاریخی از جانب هر کسی که باشد، امر به جا بوده که هم نویسنده را کمک می کند که کمی ها و کاستی های خود را بداند و هم به خواننده معاونت می نماید تا ارزش اثر را در یابد، مشروط بر آنکه این نقد منطقی و سازنده بوده و از کینه توزی، قلب واقعیات و دشمنی بدور باشد. متأسفانه عده ای ازین نقد های که تا حال صورت گرفته از نوع دومی بوده، غرض الود و کین توزانه اند. از جمله هم نوشته آقای عزیز "نعیم" است که از همین دسته می باشد که اینک به معرض قضاوت خوانندگان قرار داده می شود. قبل از آنکه به سراغ این نوشته رویم باید متذکر شوم که چون جلد اول "افغانستان در مسیر تاریخ" کمتر مورد حمله قرار گرفته، بنا برآن ضرورتاً از جلد اول کتاب مذکور مأخذ آورده نشده و فقط به استناد متون جلد دوم که آماج اصلی انتقادات اند، بسنده گردیده. فلهاذا وقتی صفحه و یا صفحاتی بعنوان مأخذ یاد آوری می شود، همانا صفحه و یا صفحات مربوط جلد دوم "افغانستان در مسیر تاریخ" است. نویسنده کوشیده است که انتقادات آقای عزیز "نعیم" را از متن جلد دوم "افغانستان در مسیر تاریخ" پاسخ گوید، تا باشد خوانندگان خود قضاوت نمایند که انتقادات وارده تا چه حد از واقعیت بدور و تا چه اندازه از حقیقت فاصله دارند. بنا بر اصل امانت داری هم گفته های آقای عزیز "نعیم" و هم نوشته های "غبار" مطابق اصل آن آورده شده اند.

۳ - داوریهی آقای عزیز "نعیم":

مقاله آقای عزیز "نعیم" را میتوان در سه بخش ارزیابی کرد:

بخش اول: انتقاد بر هر دو جلد کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ"

بخش دوم: انتقاد به شخصیت مؤلف میر غلام محمد "غبار" و

بخش سوم: فروعاتی در رابطه با هر دو موضوع فوق الذکر.

گرچه همه موضوعات مقاله آقای عزیز "نعیم" قابل غور و سزاوار مکتب بوده که ایجاب مقاله طولانی را می نماید، ولی بخاطر جلوگیری از اطناب کلام اینک بخش هائی از آن در این نوشته به صورت بسیار مؤجز و کوتاه مورد مذاقه قرار گرفته و در آئینه "افغانستان در مسیر تاریخ" منعکس می گردند.

بخش اول: انتقادات در مورد جلد اول و دوم کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" :

آقای عزیز "نعیم" در خصوص ارزیابی کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" به انتقادات خود چنین آغاز مینماید:

انتقاد: "اگر تاریخ از نگاه ماهیت عبارت است از دریافت حقایق نسبت به ماضی، از روی اسناد و شواهد تاریخی که آن هم باید صحیح تصنیف و تفکیک شوند، این دو جلد فاقد آن می باشد. اگر قسمت های دوره باستان و قرون وسطی را در این اثر که آنهم از روی کتب مروجه استفاده شده و به شیوه مارکسیزم تعبیر گردیده استثناء قرار دهیم، در قسمت های تاریخ جدید افغانستان هیچ یک مأخذ جدی بجز یگان ترجمه از مأخذ خارجی (غبار به زبانهای خارجی آشنا نبوده) و یا نقل قولها از زبان هایی که امروز زنده نیستند و معلوم نیست تا چه حد به حقیقت نزدیک می باشد، بکار رفته".

جواب: باید یاد آوری کرد که "غبار" قریب سی و پنج سال را در راه جمع آوری اسناد و شواهد تاریخی و نوشتن کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" صرف کرد و هر آنچه ممکن و مقدور بود، جمع، تصنیف و تفکیک کرده و به رؤیت آن این کتاب ارزشمند را نوشت. علاوه "غبار" در پیشگفتار جلد اول تذکار داده که: "این کتاب بر تاریخ سیاسی افغانستان تکیه دارد تا به تاریخ اجتماعی آن". هکذا در همین پیشگفتار می نویسد که: پس عجالتاً این کتاب باحث از حوادث مختصر تاریخ افغانستان است که گاهی بغرض حفظ ارتباط قضایای تاریخی با حوادث ماحول افغانستان، داخل طول و تفصیل بیشتر می گردد. گو اینکه در نظر اول زاید و خارج موضوع در نظر آید. در حالیکه باب ها و فصل ها راجع به اصل تاریخ افغانستان مؤجز و مختصر است، زیرا هر موضوع از تاریخ کم نوشته شده کشور، خود محتاج مجلدات بیشتر است. "غبار" با اینکه در جلد اول کتاب ۱۰۸ مأخذ داده، در پیشگفتار چنین یاد آوری مینماید: "متأسفم که بواسطه اجتناب از افزونی مصارف چاپ، نمی توانم نقشه ها و تصاویر مقتضی را درین کتاب بگنجانم. همچنین ترس از تورم کتاب مانع آن شد که فهرست اعلام تاریخی و جغرافیایی ضمیمه گردد".

و اما در رابطه با "غبار" و مأخذ ها و زبانهای خارجی باید به مفردات زیر توجه کرد:

الف - منابع اصلی مطالعه "غبار" علاوه از زبانهای مروج افغانستان، عمدتاً عربی، ترکی و اردو بوده است. "غبار" انگلیسی را تا سرحد هضم و درک یک متن تاریخی و سیاسی بخوبی می دانست، اما با

امانتکاری ای که ویژگی خاصش بود، ترجمه متون انگلیسی را به مترجمان صاحب صلاحیت واگذار می شد.

ب - معلوم نیست که منظور آقای "نعیم" از "تاریخ جدید" افغانستان چیست؟ زیرا هرگاه "تاریخ جدید" همان "افغانستان مدرن" باشد که نویسندگان غربی و بویژه امریکایی بکار می برند، "غبار" نه تنها در کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ"، بلکه در کتاب "احمد شاه بابا" که تقریباً سی سال پیش از آن در عالم تبعید و آنهم در قریه بالا بلوک ولایت فراه که "غبار" تصویر زنده آنرا در جلد دوم "افغانستان در مسیر تاریخ" ترسیم نموده، نه تنها مأخذ های انگلیسی را با تمام دقایق آن آورده، بلکه هرگاه دچار اشتباه نگردم، شاید نخستین و یا از نخستین کسانی باشد که در مقدمه کتاب خود طرز استفاده از مأخذ های انگلیسی را نیز تذکر داده است.

ج - هرگاه منظور از مأخذ اسناد آرشیف ویسرای هند باشد، درینجا ملاحظاتی را باید بیافزاییم:

به گفته "آرنولد توین بی" مؤرخ انگلیسی، بسیاری این اسناد جنبه اداری دارند و کمتر به کنه قضایای سیاسی میپردازند.

در صورت دسترس به این اسناد، مؤرخ و پژوهشگر باید معرفی خطی از یک مؤسسه تحقیقاتی یا مقام دولتی داشته باشد که "غبار" از هر دوی این امتیاز بی بهره بوده و دایم تحت نظارت قرار داشت. وی به مشکل میتواند برای امور شخصی به خارج مسافرت کند، تا چه رسد به سیاست های استعمار.

کثرت رجوع به این آرشیف ها، ایجاب ماه ها انتظار و اقامت در هتل ها را می نماید که هرگاه بوسیله مؤسسات تحقیقاتی نباشد به مشکل یک فرد میتواند از عهده آن بدر آید. "غبار" خود همیشه با تنگدستی دست و گریبان بوده است.

در جلد اول "افغانستان در مسیر تاریخ" اسنادی که ارائه شده است میتواند با مهمترین کتب درین رابطه و از جمله با کتاب *The Emergence of Modern Afghanistan* نویسنده امریکایی Vartan Gregorian مقایسه گردد و دیده شود که آیا چیزی کمبود دارد و یا اینکه مؤثق تر و معتبر تر است.

بلاخره "غبار" یک بخش طولانی این "تاریخ جدید" را شخصاً زیسته و در آن اندیشیده است، بنا برین خود به عنوان یک رکن استنادی می تواند حایز اعتبار باشد.

علاوه بر این، بهتر بود که آقای عزیز "نعیم" می نوشت که در این و یا آن فصل این و یا آن سند و مدرک که جناب عزیز "نعیم" از آن با خبر ولی "غبار" از آن بیخبر بود، از قید قلم مانده اند.

ببینیم "غبار" درین رابطه چه مینویسد: "در تابستان ۱۹۳۳ من هنوز عضو انجمن ادبی و مشغول نوشتن مقالات و رسالات تاریخی راجع به افغانستان بودم. زیرا تاریخ عمومی افغانستان نوشته نشده و آنچه نوشته شده بود از آغاز نهضت میرویس خان هوتکی و دولت ابدالی افغانستان بود و بس. البته من در ابتداء و با عدم بضاعت، بیشتر مفردات یک تاریخ عمومی کشور را توسط مقالات و رسالات پراکنده در مجله سالنامه کابل (از قبیل: "افغانستان و نگاهی به تاریخ آن"، "افغان در هندوستان" و "تاریخچه مختصر افغانستان") منتشر می ساختم. گرچه این نوشته ها قطع نظر از نداشتن سرمایه تاریخی عصری و وارد نبودن در شق تاریخ، اکثراً ناقص و معیوب بود، نقص بزرگ دیگری هم داشت که عبارت بود از یک فضای تاریک سیاسی و اداری موجوده افغانستان. این فضای تاریک مانع آن بود که نویسندگان بتواند آنچه را

می داند و می خواهد آزادانه روی کاغذ آورد. زیرا سلطنت سد سدیدى بعنوان سیاست روز و غیره در برابر هر فکر و عمل نویسندگان کشیده بود. حتی من مجبور بودم که در طی سی و چند سال نوشته های خود را نیز ناقص و معیوب عرضه کنم. از قبیل کتابهای "افغانستان به یک نظر"، "عرب و اسلام در افغانستان"، "احمد شاه ابدالی"، "ادبیات در عهد محمد زائی"، "امرای محلی افغانستان" و غیره. علاوه بر این بدون اجازه و موافقت من نوشته هایم را دوایر مربوط حکومت تحریف و تعدیل میکردند. اولین اثر من که دست نخورده، همانا جلد اول "افغانستان در مسیر تاریخ" بود که دولت آنرا توقیف کرد و لهذا احتیاج به تحریف مطالب آن نداشت. مع هذا من همین نوشته های ناقص و نامکمل را در داخل شرایط اداری و سیاسی آنروز، قدمی پیشرفته تر میدانستم، زیرا اقلماً موادی از مفردات تاریخ ماضی و طولانی افغانستان را در دسترس روشنفکران مبارز افغانستان می گذاشت و آنان را با درک سیر تاریخی پیش میراند" (ص ۱۳۸ و ۱۳۹).

اما در مورد جلد دوم "افغانستان در مسیر تاریخ" مأخذات زیادی از مطبوعات کشور آورده شده که آقای عزیز "نعیم" از آنها نمی توانند انکار کنند. گذشته از این، جلد دوم که قریب چهار سال تاریخ معاصر کشور را در بر می گیرد، مصادف است با دوران مبارزات آزادیخواهی کشور که "غبار" خود در عمق و فوران آنها قرار داشته و با جم غفیری از روشنفکرانی که قربانی دم و دستگاه خاندان شدند، در رابطه مستقیم بود. بنابراین "غبار" درست جریانات کشور را مشاهده کرده و می نوشت. در واقع "غبار" خود تاریخ زنده آن دوره بوده است. درین جا این سؤال مطرح می شود که جناب عزیز "نعیم" که این همه حقایق کشور برای شان بهتر معلوم بود، چرا زحمت نوشتن آن حقایق را که از آن سخن می زنند متقبل نشدند. قابل توجه است که هر زمانیکه "غبار" مسئله حقوق مظلومان جامعه، عدالت خواهی و مبارزه ایشان را در روند تاریخ به ارزیابی می گیرد، آنوقت آقای عزیز "نعیم" شلاق "چپگرایی" و "تحلیل تاریخ به شیوه مارکسیستی" را مانند استبداد خاندان حکمران بر فرق مرحوم "غبار" حواله می کنند.

انتقاد: آقای عزیز "نعیم" در نوشته خود چنین ادامه میدهند: هر چند که مرحوم غبار در صفحه ۱۳ جلد دوم چاپ ۱۹۹۹ امریکا از نامه های اعلیحضرت محمد نادر شاه و سپه سالار شاه محمود خان غازی عنوانی نورالمشایخ مجددی از آرشیف محمد معصوم مجددی یاد کرده است. اما از روی آن نامه ها کدام ارتباطی که بیانگر نزدیکی این برادر ها با انگلیس باشد به نظر نمیخورد.

جواب: با این گفته جناب عزیز "نعیم" می خواهند ادعای خود را مبنی بر نبودن مأخذ که در بالا تذکر آن رفت، رد می کنند و ضمناً دو قضیه را عمداً با هم خلط کرده و واقعیت را می پوشانند.

اول: اینکه "غبار" در مورد هر دو نامه بالا چنین می نویسد: "برای فهمیدن اوضاع آنروزه پاکتیا" (ص ۱۲) و آنگاه به هر دو نامه استدلال می کند. درین مورد "غبار" در خصوص روابط خاندان حکمران با دولت انگلیس هیچ اشاره ای نکرده.

دوم: اینکه اثبات رابطه میان خاندان حکمران و انگلیس نه در این نامه، بلکه بارها در جاهای دیگر کتاب صورت گرفته. به مثال زیر به عنوان "اندک نمونه بسیار" توجه بفرمایید:

"نمایندگان انگلیس از قبیل "الله نوازخان" ملتانی که بعد ها یاور نادرشاه و وزیر و سفیرگردید و "قربان حسین" هندوستانی با نام مستعار "سید عبدالله شاه جی" که بعدها نایب سالار گردید، قبلاً وارد پکتیا شده

وبه طرفداری نادرخان به فعالیت وسیع دست زده بودند. فعالیت اینها نه بخاطر اعاده سلطنت شاه امان الله خان بلکه برای سوارکردن نادرشاه و برادرانش بر گرده مردم افغانستان برنامه شده بود. در مورد جاسوس انگلیس بودن "الله نواز خان ملتانی" و "سید عبدالله شاه جی" چنانکه واقعیات دوره استبدادی نادرخان، هاشم خان و شاه محمود خان نشان داد، هیچکس شکی ندارد. همچنان روابط آنها با خاندان حکمران چنان آفتابییست که بیان مزید نمیخواهد. "غبار" از قول فیض محمد خان باروت ساز چنین مینویسد: "برای شناختن ماهیت زمامداران جدید کافیسیت که ما در روز فتح کابل، پیشاپیش حمله آوران جنوبی دو نفر هندوستانی مخبر انگلیس (الله نواز و شاه جی) را شانه بشانه با شاه ولیخان و شاه محمود خان دیدیم" (ص ۳۹).

در خصوص اینکه خاندان حکمران به فرمان انگلیس در افغانستان دست به خیانت میزد، کافیسیت یاد آور شویم که اکثریت قهرمانان ملی جنگ سوم افغان و انگلیس به استشاره دولت انگلیس بدست این خاندان کشته شدند. و این درسی بود که خاندان حکمران از دوره های سلطنت امیر دوست محمد خان و امیر عبدالرحمن خان آموخته بود. چه دو امیر اخیرالذکر صد ها قهرمان ملی جنگ اول و دوم افغان و انگلیس را بدستور دولت انگلیس از بین بردند. بدیهی است که "غبار" نوشت: "در افغانستان کیست که نداند چرا دولت امیر دوست محمد خان بیست و چند سال عمر بیخطر نمود، ولی دولت زمانشاه و امیرشیرعلیخان در ظرف چند سال منهدم گردید. و یا امیر عبدالرحمن خان و امیرحبیب الله خان چهل سال سلطنت کردند و امان الله خان در ده سال از بین رفت؟" (ص ۷).

این حقیقت در مورد خاندان حکمران که چهل سال دیگر بر اریکه قدرت تکیه زده بود نیز ادامه همان سلطنت های نوع امیر دوست محمد خان و امیر عبدالرحمن خان بود که توسط انگلیس ها اداره می شد. بنابراین روشن است که نادر خان، هاشم خان و شاه محمود خان (بقول جناب عزیز "نعیم" این برادرانش) هم نه تنها با انگلیس ها نزدیکی داشتند، بلکه اداره آنها مستقیماً بدست انگلیسها بود. "غبار" نوشت: "پروفیسور غلام محمد خان رسام میمنه گی، مقارن شکست نادرخان در جنگ "شاهمزار" از قوای سقوی، بدیدن محمد ولیخان، وکیل شاه امان الله که در انزوا میزیست رفت و از شکست نادر خان حرف میزد. محمد ولیخان جواب داد که: "نادرخان حتماً کابل را می گیرد و پادشاه می شود. آنوقتست که مردم خواهند دید که افغانستان هندوستانی بازار شده است" (ص ۴۱). منظور از هندوستانی بازار شدن یعنی سرازیر شدن نمایندگان انگلیس در کشور ما بود. در مورد عبدالخالق که نادر خان را و سید کمال که سردار محمد عزیز خان (پدر کلان آقای عزیز "نعیم") را و منشی زاده که کارمندان سفارت انگلیس را در کابل ترور کرده بودند جلوه هایی از نفرت مردم علیه انگلیس و علیه خاندان حکمران بود. درین خصوص قبلاً مطالب موجه توسط آقای محمد نصیر "مهرین" به جواب جناب عزیز "نعیم" در همان شماره ۲۴ "میهن" ارئه گردیده و تفصیل بیشتر نمی خواهد.

انتقاد: آقای عزیز "نعیم" در ادامه مقاله شان چنین می نگارند: "خلاصه اینکه نه تنها حقایق در این اثر اکثراً از روی منابع و شواهد تاریخی بدست نیآمده بلکه این حقایق مطابق ذوق مرحوم غبار تحریف گردیده و با افسون قلم و سبک خداداد که واقعاً جذاب، گیرا و سحرآفرین است، وی میخواهد خواننده را مجبور سازد تا بپذیرد که آنچه را او نوشته است حقیقت است، مطلق است و تردیدی در آن نیست. پس از روی این نوشته معلوم می شود که مرحوم "غبار" دارای استبداد رأی است!"

جواب: "غبار" در جلد دوم کتاب اکثراً به مدارک و شواهدی استناد می کند که در مطبوعات کشور به نشر رسیده اند و یا به روایت افرادی که زنده بوده و بعضاً هنوز هم زنده اند. ولی ازینکه واقعیتها گاهی خیلی تلخ اند، لذا آقای عزیز "نعیم" از قبول آن سرپیچی کرده و وسعت پذیرش "افغانستان در مسیر تاریخ" را در افراد و حلقات سیاسی و روشنفکری جامعه افغانی مربوط به "افسون قلم و سبک خداداد" نگارش "غبار" پنداشته و بالاخره آن مظلوم را به استبداد رأی محکوم می نمایند. در اینجا لازم است که از جناب عزیز "نعیم" سؤال شود که توطئه گریها و زد و بندهایی را که بیهقی در ارتباط به دار زدن حسنک وزیر مطرح می کند، اکنون جزء آثار کلاسیک تاریخ ما هست یا خیر؟ در روزگار بیهقی کسانی هم مثل شما که بر "غبار" ایراد می گیرید، در مورد بیهقی همچنین فکر میکردند. ولی امروز تاریخ بیهقی سند کلاسیک بلا منازعه خطه ماست. این شعر حافظ مصداق وجهه مشترک "بیهقی" و "غبار" است که نوشت:

گفت آن یار که از او گشت سردار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدا میکرد

حقیقت اینست که این واقعیات زنده جامعه افغانی بود که "غبار" آنها را هویدا می کرد، به ارزیابی می گرفت و رهنمود می آفرید. ازینکه این تحلیل ها و رهنمود ها، جلوه هایی از زندگی فلاکتبار مردم کشور بود که خاندان حکمران عامل آن شده و سرنوشت مردم بدان گره خورده بود، بنا بران به مصداق گفته معروف که "آنچه از دل خیزد، لاجرم بر دل نشیند"، آنرا می پذیرفتند. اما بجای قبول ادعای جناب عزیز "نعیم"، هر خواننده ای از ایشان خواهد پرسید که در دوران سلطنت خاندان شما که آنهمه مطبوعات اغلباً انحصاری و نویسندگان اجوره کار را در اختیار داشتید، نمی شد که مردم را به رد این اثر ارزشمند وامیداشتید. اگر استعداد خداداد "غبار" و همزمان او قابل ربودن می بود، خاندان حکمران بدون شک آنرا هم، مانند اموال بیت المال و مال و متاع مردم به سرقت می برد. باید افزود که از استعداد های این نوع کم نبودند و می توانستند و هم می خواستند که در جامعه افغانی نقش خوب ایفاء کنند که متأسفانه خاندان حکمران این ثروت معنوی کشور را بر باد فنا داد.

انتقاد: آقای عزیز "نعیم" چنین ادامه می دهند: "اگر چه مرحوم "غبار" در پیشگفتار کتابش نوشته: "با تکامل جوامع بشری طرز نگارش تاریخ هم تکامل کرده و امروز تاریخ نویسی بر پایه های تحلیل و تعلیل همه جانبه قرار دارد. اما بحیث یک مؤرخ که حکم قاضی را دارد در هیچ مناقشه تاریخی او دو طرف موقوف دعوی را نه عادلانه بررسی کرده و نه منصفانه قضاوت نموده و حوادث را صرفاً نظر به ذوق و آرزوی خود مجسم ساخته و با شلاق قلم سحر آفرین می خواهد خواننده را مجبور به پذیرش آن سازد. بنابراین اگر روند علمی تاریخ نویسی بر پایه های تحلیل و تعلیل همه جانبه قرار داشته باشد، این اثر دو جلدی فاقد آن میباشد."

جواب: درین شکی نیست که علم بیان یکی از ابزار مهم تاریخ نگاری به شمار میرود و "غبار" در حد کافی ازین موهبت برخوردار است و حتی مخالفان آستی نا پذیرش که اقبال روز افزون آثار "غبار" را انکار نموده نمی توانند، این وجه مشخصه آثار "غبار" را برهان میآورند و آقای عزیز "نعیم" نیز یکی از ایشان میباشد. ولی واقعیت آنست که "غبار" دست کم پنجاه قرن تاریخ مکتوب این کشور را به نقد (سنجش) کشیده و نه تنها بر فرازهای مهم آن، بلکه بر لمعات مؤثر آن نیز تحلیل و تفسیری نگاشته.

ژرفای تحلیل ها و شیوه بدیع این تعلیل هاست که موافقان و مخالفان آثار "غبار" را مجاب قرار میدهد نه "تازیانه کلام سحر آفرین".

طوریکه در بالا هم تذکر رفت، چنان می نماید که آقای عزیز "نعیم" قبل از اینکه کتاب را بخوانند به داوری آغاز کرده اند. چه هر دو جلد "افغانستان در مسیر تاریخ" غنی از تحلیل ها و تعلیل های علمی در زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی شخصیتی است. اینک به چند سطر از یک تعلیل گسترده که در صفحات ۴۴ و ۴۵ جلد دوم آمده به عنوان "مشت نمودی از خروار" توجه کنید:

"از نظر ماهوی دولت نادری عبارت بود از یک رژیم فیودالی که بر ارستوکراسی و اولیگارشی و نقاب مذهب تکیه میکرد. روح سیاسی این کالبد همان دهشت مفرطی بود که ماکیاول آنرا پایه فلسفه "استبداد جدید" خوانده بود. این مطلقیت (ابسلوتیزم) هولناک که معتقد به "فرضیه حقوق الهی سلطنت" بود و یا وانمود می کرد که چنین عقیده ای دارد، دیگر به هیچ مبدأ و یا مقدساتی پابندی نداشت و اخلاق، حتی اخلاق سیاسی را نیز نمی شناخت. در چنین رژیمی طبیعتاً شخصیت زمامداری و یا زمامداران که در رأس همه قدرت سیاسی قرار دارند، تأثیر عظیمی در جامعه داشت. زیرا زنجیر مسئولیت برای جلوگیری از امیال و احساسات آنان معدوم بود. پس مقدرات جامعه دستخوش سیلاب هوسها و امیال این گروه گردید."

اینک تحلیلی از عقده مندی سلطنت: "این حبس اعزازی ظاهر شاه جوان و تهدیدی که از از ناحیه دو نفر عمو و دو نفر عمو زاده اش متوجه شخصیت او بود، در مدت چهارده سال عقده هایی در نفس او تولید نمود که عکس العملهایش بعد ها تبارز کرد. شاه از سن ۱۹ تا ۳۳ سالگی تحت چنین عواملی قرار داشت و عقده اسارت و تحکم قیم او را به فریبکاری و دسیسه سازی واداشت. از طرف دیگر شرایط زندگی منزویانه و ثقالت بیکاری و بی تکلیفی، این مرد جوان را به عیاشی رهنمونی نمود، گرچه فرصت مطالعات متفرق را نیز در دسترسش گذاشت. رویهمرفته این عوامل سبب شد تا شاه هنگامی که زمام اقتدار کشور را بدست گرفت، نشان داد که اراده اش ضعیف و سلوکش ریا کارانه و توطئه آمیز است. تردیدی نیست که این اوصاف او بنفع افغانستان و بنفع یکفر پادشاه افغانستان نبود. اما اگر تربیت را در نهاد و تشکیل شخصیت آدمیزاد تأثیر فراوان است، پس مسئولیت بیشتر این عیوب شاه بگردن مربی اجباری و نخستین او محمد هاشم خان کاکای اوست. درین صورت محمد هاشم خان را میتوان "قابیل" فجایع دوره سلطنت ظاهر شاه نام نهاد" (ص ۱۶۰).

و اینک تحلیلی از ریفورم های سلطنت: "در هر حال مقتضیات جدید اقتصادی و سیاسی حکومت، خانواده سلطنتی را مجبور به ریفورمها می نمود، زیرا افغانستان که در مرحله انتقال از مناسبات ماقبل سرمایه داری به مناسبات سرمایه داری قرار داشت، ناگزیر از قبول ریفورم بود. حتی هنوز بعضاً مناسبات ماقبل فیودالی در بعضی حصص کشور موجود بود. مثلاً یک قسمت نفوس در حالت کوچی با نظام قبیلوی و حتی پدشاهی زیست میکرد. از دیگر طرف تأثیر جنگ دوم جهانی، اقتصادیات کشور را در گرداب بحران اجباری غوطه ور نموده بود. صادرات تنزل و ما یحتاج استهلاکی قلیل و نرخها صعود نمود. همزمان با این بحران که توأم با توسعه بازار سیاه بود، در سال ۱۹۴۶ خرابی حاصلات زراعتی کشور محسوس گردید و افغانستان برای نخستین بار در تاریخ محتاج توریید غله از خارج شد. این تنها نبود، شدت تصادم

منافع طبقات حاکمه با منافع دهقانان، تجار متوسط و خورده اینک علناً احساس میگردید. در رأس این اوضاع، تنفر عمومی توده های مردم از روش و اداره سلطنت سایه افکنده بود. این همه دولت را مجبور مینمود که برای حفظ و بقای خویش دست توسل بدامان اصلاحاتی دراز کند. خصوصاً که در ساحة سیاست خارجی نیز از پشتیبانیهای مستقیم و مؤثر حکومت انگلیسی هند تقریباً محروم گردیده بود" (ص ۲۱۵ و ۲۱۶).

اینک چندسطر از تعلیل سفاکی محمد هاشم خان: "غبار" نوشت: "بعلاوه صفات بد محمد هاشم خان و شاه محمود خان که اینک عنان اداره کشور افغانستان را در دست داشتند، هردو از علوم جدید و قدیم جهانی بی بهره بوده در هیچ رشته بی مطالعه و اندوخته ای نداشتند. لهذا از دیدن رجال دانشمند و عالم رم می نمودند و اشخاصی را جمع می کردند که سوییۀ علمی آنان از خود شان نازلتر باشد و یا خود را نازلتر معرفی کرده بتوانند. علاوه محمد هاشم خان ناقص الخلقه و عنین بوده و تغییر آوازش نشان دهنده این نقیصه خلقت او بود. این عقده نقصان و حقارت او را به تظاهر بر جولیت و سفاکی و بیرحمی بیشتر وامیداشت. اگر گلوله های روشنفکران افغانی نبود این شخص هزاران نفر دیگر از مردم کشور را بخاک و خون میکشاند" (ص ۱۷۷).

انتقاد: آقای عزیز "نعیم" زنده یاد "غبار" را به ملامتی کشیده که "بر همه چیز ایراد می گیرد ولی رهنمون نمیدهد."

جواب: آقای عزیز "نعیم" گویا فراموش کرده اند که "غبار" مؤرخ را مورد انتقاد قرار می دهند. مرحوم "غبار" حوادث گذشته را مورد سنجش قرار داده اند، نه اینکه بر آنها ایراد (بدگویی) گرفته باشند. ولی هرگاه منظور آقای عزیز "نعیم"، "غبار" مبارز سیاسی و یکی از رهبران اپوزیسیون باشد، درین مورد می توانند به نوشته های سیاسی "غبار" که اصولاً انتقادی، سازنده و توأم با بدیل است مراجعه بکنند. مهمترین این آثار جریده وطن، مرامنامه حزب وطن و مقدمه جلد اول "افغانستان در مسیر تاریخ" بویژه بخش تحلیل اجتماعی و اقتصادی آن می باشد. گذشته ازین "غبار" نه همه چیز و همه کس را بلکه همه مظاهر و اثرات محصول نظام فرسوده بیدادگران را به انتقاد می کشید ولی راه حلی بغیر از سپردن نظام قرون وسطایی دودمان را به زباله دان تاریخ نمی توانست ارائه دهد. "غبار" در موارد بیشماری راه حل مشکلات و مصایب کشور را به وضاحت نشان می داد. اینک مثالی از بخش اقتصادی: "پس این وظیفه مردم کشور های درحال انکشاف اقتصادی است که در عوض شکوه و شکایت از سیاست اقتصادی ممالک پیشرفته، ممالک خویش را از زنجیر وابستگی دول بزرگ رهایی بخشیده، مستقل و متکی بخود سازند. ورنه خرابی اوضاع اقتصادی این ممالک باعث خرابی روز افزون اوضاع اجتماعی آنان گردیده، منافع ملی شان فدای خواستهای دول مقتدر صنعتی و دول بزرگ (چه شرقی و چه غربی) خواهد شد. درینصورت عوض استخراج همه جانبه ذخایر زیر زمینی و بسط صنایع و انکشاف تمدن و فرهنگ اساسی، ثروت ملی اینها در بهای مصنوعات خارجی رفته و صادرات شان به مواد اولیه طرف احتیاج صنایع دول بزرگ محدود میماند. قیمت صادرات شان هم نسبت به قیم واردات، روز بروز تنزل کرده خواهد رفت، زیرا تعیین قیم و مارکیت های جهان تا اندازه در دست دول بزرگ است. از اینجهت است که از قدرت خرید در داخل کشور های عقب مانده میکاهد و جامعه بجانب گرسنگی و بیماری، جهل و

مخصوصاً فساد اخلاقی سوق می شود^۱. البته انقلاب صنعتی و ریفورمهای اساسی اقتصادی، حتی استفادۀ صحیح از سرمایه های خارجی در ممالک عقب مانده، محتاج به داشتن حکومتهای صادق و لایق و رشید ملی است که نمایندگان حقیقی مردم باشند. تا در راه ایفای وظیفه از مخالفت و حتی کودتا های فرمایشی دول بزرگ نیز نترسند، زیرا دول بزرگ مفید تر می دانند که از حکومت استبدادی در جهان سوم با پول و اسلحه حمایت کرده و حکومت ملی را با دسیسه و کودتا ها از بین بردارند. تصویر این خواسته های دول معظم را در صحنه های خونین و حزن انگیز شرق دور، شرق قریب، شرق وسطی و تمام آسیا، امریکای لاتین و افریقا میتوان بوضوح تماشا کرد. آیا اندونیزیا و سوکارنو، ایران و داکتر مصدق، عراق و کریم قاسم، کانگو و پاتریس لوممبا، و ... چه جنایتی بمقابل بشریت انجام داده بودند که به خاک و خون کشانده شدند. جز آنکه اینها میخواستند اقتصاد ملی خویش را انکشاف دهند. انقلاب سیاسی خود را مستحکم سازند و زخمهای امپریالیسم را در کشورهای رنج کشیده خود التیام بخشند؟" (ص ۲۲۳ و ۲۲۴).

اینک یک رهنمود سیاسی: "غبار" از تزلزل و عقب نشینی های حکومت شاه امان الله که روشنفکران او را به رهبری برداشته بودند، این نتیجه را می گیرد که قبول شهزادگان در مقام رهبری فرجامی جزء شکست ندارد. بنابراین "غبار" در مورد قبضه کردن رهبری جنبش های ملی و مقدرات کشور بدست شاهزادگان و والاحضرات به مردم چنین حالی می نماید: "با تسلیم شدن شاه امان الله بسلطنت ظاهرشاه، موجودیت سیاسی و وطنپرستان مبارز در خارج خاتمه یافت و در داخل کشور بقیه السیف روشنفکران متیقن شدند که در مبارزات ملی و مترقی افغانستان تکیه کردن به طبقه اشرافی شاه و شهزاده خطاست و مبارزه حقیقی آنست که از طرف قشرهای پائینی و متوسط جامعه آغاز گردد" (ص ۱۰۳).

انتقاد: آقای عزیز "نعیم" به حملات شان چنین ادامه میدهند: مؤلف "افغانستان در مسیر تاریخ" طوریکه ازین اثر دو جلدی پیداست، فاقد تفکر تاریخی میباشد یعنی ماضی را از روی زمان خود داوری نموده است و واقعات را دو بُعدی دیده نه سه بُعدی، آنهم نظر به شرایط سالهای ۶۵ و اوایل ۷۰ قرن بیست میلادی که در افغانستان و در جهان سوم و حتی در کشورهای غربی طوفان چپگرایی جوانان را بخود پیچانیده بود. روی همین انگیزه و تحت تأثیر همچو طوفان مرحوم "غبار" به ماضی نظر انداخته و حوادث را به شیوه مارکسیستها تعبیر نموده و حتی اصطلاحاتی را چون مبارزات طبقاتی، فیودال، ملاک، فاشیست بکاربرده که هر کدامش در قاموس چپگرایان معنی مخصوص خود را دارد."

جواب: "غبار" با مقام ارجمندی که در جریان مبارزات اجتماعی و سیاسی و تاریخی کشور کسب نموده و با درک عمیق از تاریخ، بر نقش آنانیکه تاریخ را می سازند، یعنی توده های مردم ایستادگی کرده و تاریخ را مبارزه آنان می داند. برای فهم تفکر تاریخی او کفایت به پیشگفتار کتاب او مراجعه نماییم.

در مورد ادعای آقای عزیز "نعیم" مبنی بر چپگرایی باید یاد آور شد که:

^۱ این تحلیل داهیانه زنده یاد "غبار" در اوضاع و احوال جاری کشور که بر اثر تجاوز امریکا و ناتو و ایجاد دولت های دست نشانده در

۱ - جلد اول "افغانستان در مسیر تاریخ" تا سالهای ۱۹۶۵ به اتمام رسیده که این قبل از "اوج طوفان چپ" (منظور آقای عزیز "نعیم" دهه ۶۰ بویژه سال ۱۹۶۸ است) بود و در سال ۱۹۶۷ طبع و همزمان توقیف شد. همچنان جلد دوم در سال ۱۹۷۳ به پایان رسیده. بنا بران ادعای آقای عزیز "نعیم" از پایه بی بنیاد است.

۲ - "طوفان چپ" در کشورهای اروپایی بیشتر از یک قرن و در کشورهای جهان سوم حد اقل نیم قرن کاخ های بیداد استعمارگران کهنه و نو و غداران خود فروخته بومی آنان را لرزانید. از آنجمله در کشور ما این طوفان با منافع، خواست ها و مبارزات مردمی آمیخته و با وجود رقابت و تبانی استعمار شرق و غرب در سرکوب آن همراه با این جنبش آزادیبخش توده ها تا وصول به استقلال، دموکراسی و عدالت اجتماعی به پیش خواهد رفت. اما بالاخره این "چپگرایی" چیست و چه ارتباطی به مارکسیسم دارد؟

اصطلاح "چپ" از سال ۱۷۸۹ پس از انقلاب کبیر فرانسه در مورد نمایندگان انقلابی بی که در طرف چپ شورای قانون گذاری فرانسه می نشستند، مروج شد. نفی و اعتراض آنان نسبت به هر گونه نابرابری و ستم طبقاتی، نژادی، ملی، قومی، جنسی و عقیدتی باعث شد که ازین تاریخ به بعد یک فرد یا گروه اجتماعی سیاسی که دارای تفکر پیشرو باشد، "چپ" نامیده شوند. نفی و مخالفت با وضع موجود از موضع مترقی و پیشتاز، بطور کلی طرفداری از منافع اکثریت یعنی تولید کنندگان نعمات مادی در برابر اقلیت استثمارگر و مستبد می باشد. بر علاوه بنابر طبیعت متغییر و تحول پذیر "چپ" استفاده از تازه ترین دست آورد های علوم طبیعی و اجتماعی به سود مردم نیز از اوصاف پویای مربوط آن می باشد. فلذا کلیه نیروهای مترقی، ملی، دموکرات، لیبرال، استقلال طلب و طرفدار اصلاحات اقتصادی و سیاسی جامعه متمدن و تساوی حقوق بشر به این طیف تعلق دارد. این گرایش قانونمند اجتماعی که از لحاظ مضمون خود اساساً همزاد ستم و استثمار می باشد، حتی نامگذاری آن به مقوله سیاسی اجتماعی "چپ" نیز از مسائل نیم قرن قبل از تمایل "کارل مارکس" به این جریان صورت گرفته.

"غبار" در سراسر زندگی پر مخاطره و مبارزه اش در امتداد خیزشها و قیام های مردمی که سراسر تاریخ افتخارآمیز کشور ما بدون الهام از اروپا آگنده از آن بوده است، بخاطر تأمین عدالت اجتماعی جهد کرده و برای رفع استبداد حاکم، ایجاد قانون و قانونیت و قطع دست دراز و خونریز استبداد و استعمار به پا خاسته بود، دقیقاً به همین طیف اجتماعی تعلق داشته. در مورد "شیوه مارکسیستی تعبیر تاریخ" باید گفت که هر کسی که تقسیم بندی تاریخ را به شیوه مارکس بفهمد، تفاوت تاریخ نگاری "غبار" را از یک طرف با نحوه و معیارهای تقسیمبندی مارکسیستی تاریخ و از جانب دیگر با واقعه نگاری جعل و تحریف شده مداحان متملق و چاکران اجیر دربارهای سلاطین جبار نیز بخوبی در می یابد.

اصطلاحاتی چون مبارزات طبقاتی، فیودال، ملاک، فاشیست و غیره که "غبار" آنرا بکار گرفته و جناب عزیز "نعیم" را برافروخته، اختراع "غبار" نبوده، بلکه مفاهیمی اند که با رشد جامعه و اقتصاد در مقاطع معین تاریخی بوجود آمده اند. مبارزات طبقاتی که همزاد بوجود آمدن طبقات و تولید اجتماعی بوده و در ماهیت جامعه بشری ریشه دارد، نه مخلوق مارکس است و نه مربوط "غبار". فیودال یا ملاک طبقه واقعی اجتماعی ایست که بدون انجام کار تولیدی، با چپاول محصول تولیدی دهقان زندگی می کند. طبقه بی که از لحاظ تاریخی اساساً پایه اجتماعی نظامات سلطنتی بوده و در کشور ما، قهرمانان تاج بخشی به غداران

خود فروخته خاندان حکمران و چور منطقوی نیز پس از دریافت هزاران هکتار زمین از مناطق مربوط به اقلیتهای قومی، به پاداش دستیاری با استعمار و استبداد به همین طبقه اجتماعی افزوده شده. همچنین مفاهیم استقلال، صلح، عدالت، مساوات، برادری و غیره که در فرهنگ کهن و پر بار ملی مان به کثرت دیده می شوند، مفاهیم تاریخی اجتماعی واقعی اند و کاری به کار "مارکس" و "غبار" ندارند. مگر شعار انقلاب کبیر فرانسه "آزادی"، "برابری" و "برادری" نبود؟

لذا فاشیسم نیز مفهومی واقعی و تاریخی بوده همین اکنون در کشور ما در کارنامه های نفرت انگیز حکمرانان تفسیر میشود. و اگر به ماضی هم مراجعه کنیم، مظاهر انکار نا پذیر این تبعیض را در امتیازات و محرومیت‌های آشکار قومی در سیستم اداره دولتی، در تاراج فرهنگی در قبال اقلیتهای قومی و بیعدالتیهای گوناگون اجتماعی دیگر به حد اشباع دیده میتوانیم^۱. اینها را نیز مارکس ایجاد نکرده و "غبار" هم آنرا نه تائید بلکه انتقاد نموده.

"غبار" معتقد بود که سازندگان تاریخ انسان ها اند و انسان هم محکوم شرایط اجتماعی خویشتن می باشد. لذا وقتی او تاریخ افغانستان را در قرن بیستم می نویسد، ناگزیر است از مقولات تاریخی آن عصر نام ببرد. بنابراین کلماتی چون سوسیالیسم، نشنلیزم، امپریالیسم، پان اسلامیزم، فاشیزم، طبقات حاکمه، ملاک، استثمار، مبارزات طبقاتی، مظاهرات و امثالهم، بمثابة جلوه هائی از واقعیات و محصول یک دوره معین تکامل اجتماعی بوده و کنه اصلی بعضی از این مفاهیم حتی از ازمنه های قدیم تاریخی تا امروز موجودیت عینی داشته اند.

حال ببینیم که "غبار" از این مقولات چه می داند:

"اما با آنکه افغانستان در تحت رژیم فیودالی و آنهم در طی قرون و اعصار متوالی و با آنکه بیشتر از صد سال تا حد امکان کوشیده شده بود تا بشکل منزوی از جریان تحول و تکامل بشری دور نگه داشته شود، هنوز مردم کشور اصالت اجتماعی و کرامت معنوی خود را حفظ کرده بودند. توده های عظیم ملت (دهقانان و چوپانان، کاسبان و پیشه وران) با آنکه بار گران تغذیه و رفاه طبقات حاکمه کشور (دولت و ملاک و طفیلی های جامعه) را با وظیفه دفاع از استقلال مملکت بدوش داشتند و خود به نان و آبی قناعت میکردند، معناً زنده و قوی بودند. با چنین روحیه ای عساکر افغانستان با معاش ناچیز، با پوشاکه خشن با

^۱نویسنده توانای کشور سید هاشم "سدید" اوضاع و احوال زمان ظاهر شاه را در امتداد سلطنت نادر شاه در مقاله تحت عنوان "واقعیت ها را باید از زبان بی نوایان بیدار ضمیر شنید" مورد مذاقه قرار داده، مینویسد: "واقعیت زندگی در دوران حکومت شاه، آنگونه نبوده است که چهار تا والی زاده ها و جنرال زاده ها و پسران وزراء و یکی دو تا شریک شراب و زنیارگی های شاه و شاهزاده ها قصه می کنند، و پنج تا قلم بدستان مزدور شان امروز برای دلخوشی آنها تصویر می کشند." این مقاله که جلوه از واقعیات دوران سلطنت است، تحت لینک ذیل قابل دسترس میباشد.

خوراکی خشک در تهانه های گلی در سرحدات سرد و گرم کشور بدون زن و فرزند، بدون دارو و طبیب و بدون تفریح و تفرج، افتاده و عاقبت بدون مکافات و ترفیع و تقاعد جان می سپردند. زیرا اینها خود شانرا قلباً حافظ خاک و استقلال کشور می دانستند. لهذا در نهایت صبوری و مردانگی از ثقلت تلخیهای زندگی لب به شکایت نمی گشودند" (ص ۲۸).

"غبار" چنین ادامه میدهد: "باید دانست که محمد زائی ها در افغانستان بعلاوه ثروت و سرمایه، دارای چنان امتیازات و مشخصاتی شدند که فقط انگلیسها در مستعمره هندوستان دارای چنان امتیازی بودند. ازین بعد اکثریت محمد زائی ها از نظر اقتصادی و سیاسی قشر فوقانی اجتماعی افغانستان را تشکیل کردند" (ص ۵۰). "غبار" در مورد زندگی مردم که توسط فیودال یا ملاک و روحانی به دوزخ تبدیل شده است، چنین می نویسد:

"مردم پاکتیا آرد جواری را تلخ کرده می خوردند تا صرفه بعمل آید. مردم ننگرها حتی زنان آنها پای برهنه کوه ها و دشت ها را می پیمایند تا لقمه نانی بدست آرند. در دهکده های فراه (نگارنده دو سه سالی در میان آنان بودم) نه اینکه زن و مرد و طفل پیزار نداشتند، چراغ و قند را نیز نمی شناختند. در دهات قندهار مردم جز از کلبه گلین و کوسی، مالک هیچ چیزی نبودند و روی خاک می نشستند. این چهره واقعی زندگانی میلیونها نفوس کشور افغانستان است که در زیر پای خدمه و زور طبقات حاکمه افغانستان کوفته میشوند. دولت از آنها مالیات، تاجر پول دلالی، روحانی نذر و ملاک شیره جان شان را می خواهد. دفاع از استقلال کشور، کار برای عمران مملکت و بیگار برای ملاک هم نمت اوست. معهذا طفلس و سایل تحصیل، بیمارش و سایل تداوی، بیکارش و سایل تحصیل کار ندارد. در عوض طبقه حاکمه در شهرها و کافه ها تنعم می کنند و سیاستمداران شان در مجامع بین المللی جام خود را به افتخار و بنام این ملت بلند می نمایند. بوروکراسی فاسد دولت حتی این توده عظیم ملت را هنوز به رسمیت نمی شناسند و ایشانرا بجز خدام طبقه حاکمه چیز دیگری نمیدانند. در حالیکه فی المثل اگر این اشخاص را که خود را "بادار" ملت می شمارند از سرحد افغانستان بیرون پرتاب و دارایی ملت را از ایشان مسترد نمایند، اغلب اینان در تمام کره زمین جز اینکه در طعامخانه ای بشقاب شویی کنند، قادر به تحصیل، قوت و لایموت و نان شبانه روزی خود نیستند^۳. پس امر طبیعی است که طبقات حاکمه طفیلی و مفتخوار برای حفظ خود در سر این خوان یغما، بدون آنکه قرار دادی امضاء کرده باشند، با همدیگر متحد و برای استثمار توده های عظیم و بیگناه ملت، در خطوط متوازی آزادانه و شانه بشانه حرکت می کنند. اشراف زمامدار که نسبت خود را به ارباب الانواع می رسانند، نقاب تزویر و عوامفریبی بر روی می زنند، دیگر اینها مسیح رعیتند و جامع العقول و المنقول. در جامع نماز می خوانند و افتخار می نمایند اما چون به خلوت میروند صد کار دیگر می کنند. اینها هم ملاک هستند و هم تاجر و قاچاقبر و سود خوار. ایشان با ملاک برادرند و با تاجر دلال غمخوار و ملانما ها را هم بمنزلت پدر تعمیدی خویش می شناسند. ملاکین بزرگ که در استثمار مردم شریک بلا فصل قوه حاکمه اند، ترقی اجتماعی مردم را مرادف زوال خود می دانند. چنانکه عده ملانمای

^۳ در زمان زمامداری آقای کرزی، اولاده ظاهر شاه در افغانستان به ارزش ۳۰۰ میلیون دالر دارائی مردم را که در زمان سلطنت غضب نموده

مرجع نیز بیداری مردم را باعث کساد بازار خویش می‌شمارند. پس همه اینان بشکل دسته جمعی خواهان جهالت و نادانی و دشمن وحدت و قوت توده‌ها هستند" (ص ۸۰ و ۸۱).

و حالا بهتر است سری هم به قاموس خاندان حکمران بز نیم و پوسیده‌ترین کلمات شرم آور موجود در زرادخانه فرهنگی قرون وسطایی آنانرا که در قاموس راستگرایی هم نمی‌گنجد، به عنوان "مشت نمودی از خروار" برملا سازیم. کلمه‌های والاحضرت، علیا حضرت، ذات ملوکانه، ذات همایونی، بادار، سردار^۴، استخوان پخته (محمد زائی) و غیره، من درآورده‌ایست که از چائنه خاندان حکمران سر زده و حتی در خانواده‌های زمامداران قبلی کشور کاربردی نداشته است. "غبار" درین خصوص نوشت:

"حکومت سعی داشت کلمه "سردار" (مخصوص محمد زائی‌ها) همان تأثیری را در اذهان ملت افغانستان پیدا کند که مشاهده "کلاه کارک" انگلیسها در ذهن مردم هند تولید می‌نمود. در حالیکه قبل ازین چنین تمایز شدید و بیگانگی آلوده به تکبر از یکطرف، کینه و نفرت از طرف دیگر، در بین ملت افغانستان وجود نداشت. محمد زائی‌ها و مردم بدون تفاوت ذهنی با هم مخلوط بودند و با شوق از همدیگر زن می‌گرفتند و زن می‌دادند. ممکن است غلوی حکومت درین تبعیض و ترجیح (که تمام محمد زائی‌ها را در گلیم خود پیچید، در حالیکه اشخاص خوب و وطنخواه و هم‌نادر و بیضرر در بین شان بسیار بوده و هم هست) بنفع آینده این عشیره کوچک نباشد. اما حکومت پروای آینده را نداشت. و عجالتاً نظر به احتیاجی که خود در جامعه افغانستان احساس می‌کرد، یعنی خانواده تازه وارد خود را در کشور تنها و منفرد می‌دید، از ساختن حزب و گرفتن قوت الظهري ناگزیر بود. چنانکه بعد ها دایره این پارتی گرفتن را توسیع نمود. در اول خودش را ظاهراً در پناه خوانین ولایت پاکتیا کشیده و باز توسل بنام و عنوان "درانی" نمود. و بلاخره قضیه بیگانگی پشتو زبان، دری زبان و ترکی زبان را بمیدان کشید. بدون آنکه توجه به این خطر نماید که کشور را بسوی تجزیه و نیستی میکشاند" (ص ۵۰).

خاندان حکمران نتنها برای ایجاد این کلمات میان تهی میکوشید، بلکه کوشش میکرد کلمات را از مفاهیم اصلی آن تهی سازد. "غبار" درین مورد نوشت: "از استعمال کلمه رعایا نباید تعجب کرد، زیرا دولت جدید در افغانستان (دولت نادرشاه) با خود ارمغان منفوری آورد که از جمله آنها کلمات "رعایا و بریای شاهانه" است، در جای کلمات "مردم و ملت" (ص ۷۴). همچنان نادر خان کلمه "امانیست" را به "خاین دین و دولت و ملت" مصطلح و مستعمل ساخت. و هر که را خواست با این نام در زندان و یا پایه دار تحویل داد" (ص ۱۰۳).

آقای عزیز "نعیم" در ادامه انتقادات شان، برای تبرئه نادر شاه و اهانت نسبت به شاه امان الله چنین می‌نویسند:

^۴ در سالهای قبل از مرگ ظاهر شاه که در زیر حمایت کرسی و اجنبی‌ها در ارگ قرار داشت، شاه طلبان او را "حضور" می‌خواندند. چنانکه طرفداران سلطنت می‌گفتند: "نزد حضور رفته بودم." در لغتنامه دهخدا آمده که حضور یعنی حاضر آمدن. پس معنی

این جمله چنین میشود: "نزد حاضر آمدن رفته بودم."

انتقاد: "در جلد دوم اثرش غبار راجع به خط مشی اعلیحضرت محمد نادرشاه می نویسد که ارتجاعی بود. اگر وی از تفکر تاریخی بهره می داشت باید متوجه می بود که تندروی های دوره امانیه و عکس العمل های ناشی از آن در وجود واپس گراییهایی دوره حبیب الله کلکانی شرایطی را در افغانستان بوجود آورد که در آن غیر از همچو خط مشی نمیتوان فراتر گامی نهاد. اعلیحضرت مرحوم امان الله خان قبل از اینکه کابل را ترک گوید آیا تحت فشار اذهان عامه مجبور نشد که طی فرمانی از تمام رفورم ها و اصلاحات مترقی خویش صرف نظر کند؟ و آنها را ملغی اعلان نماید؟ و سپس شرایطی بمیان آمد که حتی دروازه های مکاتب بر روی فرزندان کشور مسدود گردید. در آن شرایط خط مشی نادر شاه در تناسب به ذهنیت عامه افغانستان بالنسبه مترقی بود."

جواب: آقای عزیز "نعیم" فراموش می کنند که این فقط نمایندگان انگلیس و جمعی از وطنفروشان بودند که به استشاره انگلیس با امان الله خان و برنامه های او ضدیت میکردند و نه توده های مردم. این ضدیت توسط خانواده حکمران با شدت بیشتری تعقیب می شد. "غبار" نوشت: "در سال ۱۹۲۸ در افغانستان اغتشاش فیصله کن سقوی بوجود آمد و شاه در قندهار مرکز گرفت. حکومت اغتشاشی توسط نامه و نماینده (احمد شاه خان عموزاده نادر خان) نادر خان را دعوت به آمدن کابل و سهم گرفتن در حکومت اغتشاشی علیه شاه امان الله نمود. زیرا تا حال به تمام مردم افغانستان آفتابی شده بود که نادر خان و خاندانش ضد شاه امان الله استند. همچنین بچه سقا برادر نادر خان (شاه محمود خان) را که در جنگ با بچه سقا قوماندان جبهه "بی بی مهرو" از طرف دولت بوده بعد ها به بچه سقا بیعت و به اتفاق عموزاده خود احمدشاه خان در اعلامیه تکفیر شاه امان الله (مؤرخ ۶ شعبان ۱۳۴۷ قمری طبع کابل) امضاء کرده بود، برای استحصال بیعت نامه مردم پکتیا مقرر و اعزام نمود" (ص ۳۵).

"علت مخالفت نادر خان با شاه و همفکران او (محمد ولیخان، محمود طرزی و امثالهم) چنین تشخیص شده بود که نادر خان در اداره حکومت، طالب یک تحول محدود و بطی است که بایستی به اساس محافظه کاری عملی شود و به منافع و نفوذ ملاکین و قشرهای طفیلی صدمه وارد نگردد. و هم با دولت انگلیس نزدیکی بعمل آید. همچنین باید بخاطر داشت که اصلاً نادرخان خود خواهان تاج و تخت افغانستان بود. در خفا مشغول کارشکنی بغرض انقراض دولت امانیه گردیده و در نظر داشت تا با بدست آوردن قدرت، کشور را در یک حالت ارتجاعی اداره نموده و در سیاست خارجی از مشی یک جانبه به طرفداری انگلیس پیروی کند" (ص ۳۴). در خصوص برخورد شاه امان الله نسبت به نادر شاه "غبار" نوشت: "با وجود این عدم اعتمادی که شاه امان الله جداً در برابر نادر خان و خاندانش نشان داد، تعهدات سیاسی را رعایت نمود و احترام نادر خان را نگهداشت. یعنی دست به مجازات و یا تبلیغات سو نسبت به آنان دراز نکرد. در سال ۱۹۲۴ نادرخان را بحیث وزیر مختار افغانی در پاریس اعزام نمود. و هم برادرش محمد هاشم خان را بسفارت در مسکو بفرستاد. در حالیکه نادر خان و برادرانش بعد از گرفتن قدرت از هیچ نوع عمل و تبلیغ فجیع انتقامی در برابر امان الله خان خود داری نه نمودند. و حتی خدمات انقلابی او را در جامعه افغانستان "خیانت ملی" نام نهادند. و تمام حامیان راستین او را در افغانستان سرکوب نمودند" (ص ۳۴).

و اینک ببینیم آن مشی ارتجاعی که آقای عزیز "نعیم" بخاطر دفاع غضب آلود از آن، "غبار" را از تفکر تاریخی بی بهره می داند، چه بود.

"غبار" نوشت: این مرانامه تحریری (خط مشی نادر خان) که بشکل رسمی منتشر گردید دارای ماهیت ارتجاعی و مملو از ریاکاری، دروغ و فریب بوده ولی مرام عملی دولت هنوز هم ارتجاعی تر و اختناق آورتر بود. چنانچه شاه در قصر گلخانه در مجلس عامی راجع به سیاست داخلی دولت چنین اخطار داد: "حکومت موجوده نخواهد گذاشت که مثل دوره امان الله خان هرکس بتواند در سیاست حرف بزند!" روز دیگر شاه با جم غفیری از درباریان پیاده برای تفریح عصری از دروازه ارگ خارج شد، همینکه در سرک مقبره امیر عبدالرحمن خان رسید، بایستاد و درودی بر روح آن پادشاه خونریز بخواند و آنگاه روی به جمعیت کرده گفت: "در تمام سلاطین افغانستان، مردی که مردم افغانستان را خوب شناخت و خوب اداره کرد، همین پادشاه، اشاره به قبر امیر) بود. "بدون تردید تمام جمعیت درک کردند که روش نادرشاه در برابر ملت افغانستان در آینده چگونه دهشتناک خواهد بود. باید گفت که نادر شاه درین عقیده نسبت به امیر عبدالرحمن خان وفادار بود و پیروی خودش را از او عملاً ثابت نمود. تا جائیکه سر در تعقیب این روش بداد" (ص ۴۴).

بناءً برای جناب عزیز "نعیم" تفکر تاریخی یعنی رجعت به قهقرا و جهل برای جامعه، لغو هر نوع برنامه های مترقی و فروختن افکار چند خاین ملی زیر نام اذهان عامه. اینک نمودی از آنچه که جناب عزیز "نعیم" آنرا مترقی می داند. "غبار" نوشت: "خانواده نادرشاه با چنین روحیه یی بعد از تقریباً سی سال هوس و انتظار، جلو سرنوشت و حکمرانی بر ملیونها نفوس افغانستان را بدست گرفت. چنانکه درباره حصول این مقصد از توصل به هیچ وسیله یی مضایقه نورزیده بود. برای حفظ آن هم از هرگونه عمل باز نه ایستاد. سیاست دولت انگلیس نیز ازین موقف منافع خانواده حکمران بنفع امپراتوری و بضرر مادی و معنوی مردم و کشور افغانستان استفاده حد اعظمی نمود. چنانکه در عمل دیده شد پروگرام اساسی این رژیم عبارت بود از: نگهداشتن مملکت درحالت عقب ماندگی قرون وسطایی. جلوگیری از توسعه معارف ملی، کشتن روح شهامت و مقاومت ملی در برابر استبداد داخلی و نفوذ انگلیس. همچنین بغرض تضعیف ملت ایجاد نفاقهای داخلی از نظر زبان، مذهب، نژاد، منطقه و قبیله سیاست روز دولت بود. در تطبیق این پروگرام، سیاست دولت متکی بود بر ترسانیدن و تخویف ملت بواسطه تعمیم جاسوسی، زنجیر و زندان، شکنجه و اعدام، فریب و ریا، نمایش و ریفورم دروغین و تظاهر به شریعت اسلامی. قوت الظهر تطبیق این سیاست هم یک اردویی بود که از طرف خاندان شاه و یکعده افسران خریده شده اداره میگردید. مبلغین این سیاست یک قطار ملاها و نویسندگان جیره خوار بودند که در منبر و روزنامه و موعظه و خطابه دروغ میگفتند و زهر را در ملمع قند به خورد مردم میدادند. ازین بعد حکومت افغانستان یک حکومت میراثی نظامی شده بود که قانون جزائی نداشت و محکمه نمیشناخت. رویهمرفته اداره کشور، بیک اداره استعماری مبدل شد که شکل نازل ترین اداره استعماری جهان را داشت. مثلاً دولت انگلیس ملت بیگانه هندوستان را استعمار و استثمار مینمود، در حالیکه خانواده حکمران افغانستان، ملت کشور خودش را تحت اداره استعماری و استثمار قرار داده بودند. نادرشاه بزودی احساس کرد که شعور اجتماعی مردم افغانستان، این دولت را وابسته سیاست دولت انگلیس یعنی دشمن قدیم و آشتی ناپذیر خویش تشخیص کرده و داغ انگلیس پرستی در جبین او زده است. لذا محال و ممتنع است که زمامداران موجوده بتوانند خود شانرا در اذهان مردم کشور بصفت یک دولت ملی، جا دهند. این تنها نبود، خاندان نادرشاه میدانست که ملت افغانستان با چنین احساس، همینکه ضد دولت متحد گردند، کار دولت تمام است. و هیچ

قدرتی در جهان مانع انهدام آنها شده نخواهد توانست. چنانکه از انعدام شه شجاع و اردوی انگلیس در افغانستان، کسی جلوگیری کرده نتوانست. ازینرو دولت خاندان نادر شاه برای جلوگیری از اتحاد ملت، قضایای اختلاف زبان، مذهب، نژاد و منطقه را پیش کشید، تحریک نمود و آتش زد. از دیگر طرف برای فروختن کینه و رقابت بین مناطق مختلفه کشور، سیاست تبعیض را پیش گرفت و هم در اغتشاشات داخلی در کاپیسا و پروان و قطغن و بلخ قصداً پشتو زبانان را بر ضد دری زبانان سوق نمود و به کشتار و تاراج واداشت. چنانیکه در اغتشاش پاکتیا، دری زبانان هزاره و غیره را برضد پشتو زبانان سوق کرده بود" (ص ۴۶ و ۴۷).

در بخش دوم این رساله حملات آقای عزیز "نعیم" بر مؤلف کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" مورد مذاقه قرار گرفته و در بخش سوم به فروعات موضوع پرداخته می شود.

پایان بخش اول